



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سیّد محمد رضا مدرّسی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲

جلسه‌ی هفتاد و هفتم؛ سه‌شنبه ۱۳۹۳/۱/۲۶

استظهار شیخ رحمته از روایت در میان احتمالات چهارگانه

مرحوم شیخ بعد از ذکر احتمالات چهارگانه در معنای «إِنَّمَا يُحَلَّلُ الْكَلَامُ وَ يُحَرَّمُ الْكَلَامُ» در صدد بر می‌آیند روشن کنند که روایت در کدام‌یک از این معانی ظهور داشته و امام علیه السلام کدام معنا را اراده فرموده است.^۱

بررسی احتمال اول

جناب شیخ رحمته احتمال اول را که اگر طبیعت کلام موجود بود حلیّت یا حرمت حاصل می‌شود و اگر طبیعت کلام نبود حلیّت یا حرمت حاصل نمی‌شود، به دو دلیل مردود می‌دانند.

۱. اگر «إِنَّمَا يُحَلَّلُ الْكَلَامُ وَ يُحَرَّمُ الْكَلَامُ» به این معنا باشد که محلّل و محرّم منحصر در کلام است لازمه‌اش آن است که روایت نسبت به موارد زیاد محلّل و محرّم غیر لفظ در شرع تخصیص بخورد و تخصیص اکثر لازم آید؛ زیرا در شرع اسباب تحریم و تحلیل که غیر لفظ باشد زیاد است به حدّی که

۱. کتاب المکاسب (ط - الحدیثه)، ج ۳، ص ۶۳:

ثم إن الظاهر عدم إرادة المعنى الأول؛ لأنه مع لزوم تخصيص الأكثر حيث إن ظاهره حصر أسباب التحليل و التحريم في الشريعة في اللفظ، يوجب عدم ارتباطه بالحكم المذكور في الخبر جواباً عن السؤال، مع كونه كالتعليل له؛ لأن ظاهر الحكم كما يستفاد من عدة روايات آخر تخصيص الجواز بما إذا لم يوجب البيع على الرجل قبل شراء المتاع من مالكة، و لا دخل لاشتراط النطق في التحليل و التحريم في هذا الحكم أصلاً، فكيف يعلل به؟

و كذا المعنى الثاني؛ إذ ليس هنا مطلب واحد حتى يكون تأديته بمضمون محللاً، و بآخر محرماً.

می‌توان گفت اکثر محلل‌ها و محرم‌ها غیر لفظ است؛ مثلاً تنجس مأكولات و مشروبات محرم خوردن و نوشیدن و تطهیر - در جایی که امکان تطهیر دارد - محلل آن است. تنجس لباس محرم پوشیدن آن در نماز و تطهیر محلل آن است. تنجس بدن محرم در نماز است و از لحاظ وضعی نمی‌تواند داخل در نماز شود و تطهیر محلل آن است. موجبات بی‌ارزش شدن شیء، محرم بیع است و وضعاً؛ مثلاً تنجس خوراکی که قابل تطهیر نیست و مصرف دیگری جز خوردن ندارد، موجب بی‌ارزش شدن آن و در نتیجه محرم بیع آن می‌شود. جلال شدن حیوان محرم و استبراء محلل اکل لحم است. غلیان عصیر عنبی محرم و ذهاب ثلثین محلل شرب آن است. تخمیر عصیر عنبی محرم و تخلیل آن محلل شرب است. موت حتف أنف محرم و تذکیه - حتی با فراموش کردن بسم الله - محلل اکل لحم است. وطی حیوان محرم است. دخول در مرثه محرم ربیبه است و

۲. با توجه به صدر روایت و نیز قرینیت دو روایت دیگر که همین سؤال و جواب در آن مطرح شده، نمی‌توان این معنا را برای «إِنَّمَا يُحَلِّلُ الْكَلَامُ وَ يُحَرِّمُ الْكَلَامُ» پذیرفت که اگر طبیعت لفظ بود تحلیل و تحریم وجود دارد و اگر طبیعت لفظ نبود تحلیل و تحریم نیست؛ زیرا در فرض روایت چه مقوله کرده باشند و چه ایجاب بیع - خصوصاً اگر مقوله کرده باشند - طبیعت لفظ وجود دارد، آن وقت چه معنا دارد حضرت در پاسخ به سؤال که درباره‌ی صحبت به نحو مقوله یا ایجاب بیع است بفرمایند اگر لفظی بود حلال یا حرام است و اگر لفظی نبود چنین نیست؟! پس طبق معنای اول پاسخ حضرت ربطی به سؤال ندارد. بنابراین به قرینه‌ی سؤال و جواب امام علیه السلام و به کمک دو روایت دیگر معلوم می‌شود مراد طبیعت لفظ نیست تا وجودش محلل یا محرم باشد و عدمش چنین نباشد.

بررسی احتمال دوم، سوم و چهارم

معنای دوم این بود که اگر مراد و مطلب واحد با مضامین و کلام‌های مختلف اداء شود بعضی صحیح و محلل است و بعضی غیر صحیح و محرم است.

شیخ رحمته الله می‌فرماید: معنای دوم هم به قرینه‌ی سؤال و جواب امام علیه السلام نمی‌تواند این‌جا مراد باشد؛ زیرا فرض آن است که مطلب واحد نیست، بلکه دو مطلب است که یکی مقوله و دیگری ایجاب بیع است. پاسخ حضرت نیز مربوط به دو مطلب است؛ چون می‌فرماید: اگر به نحو مقوله باشد مانعی ایجاد نمی‌کند و اگر به نحو ایجاب بیع که مطلب دیگری غیر از مقوله است باشد ایجاد مانع می‌کند.

پس روایت با احتمال اول و دوم سازگار نیست. لامحاله باید روایت را بر معنای سوم یا چهارم حمل کرد.

معنای سوم این بود که کلام واحد وجودش محلّل و عدمش محرّم است یا اگر در جای خود باشد محلّل است و در غیر جای خود باشد محرّم است. معنای چهارم هم این بود که کلام اگر به نحو مقاوله و مواعده باشد مانعی ندارد و محلّل است و اگر به نحو ایجاب بیع باشد محرّم است.

احتمال چهارم را نمی‌توان از روایت استظهار کرد؛ چون به نظر می‌آید امام علیه السلام با اعطاء قاعده خواستند مصداق خاص را تبیین کنند. حضرت ابتدا در پاسخ فرمودند: «أَلَيْسَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ وَإِنْ شَاءَ تَرَكَ؟» که به این معناست: صحبت اگر صرف مواعده است مانعی ندارد و اگر به نحو ایجاب بیع است محرّم است. حال اگر بگوییم «إِنَّمَا يُحَلِّلُ الْكَلَامُ وَيُحَرِّمُ الْكَلَامُ» که حضرت در ادامه فرمودند دوباره همان معنا را إفاده می‌کند، تکرار ناخوشایندی است که با روش فصحاء سازگاری ندارد، علاوه آن‌که با سیاق نیز سازگار نیست؛ زیرا ظاهر در این است که حضرت می‌خواهند إعطاء قاعده کنند که با تطبیق بر مورد حکمش معلوم شود. بنابراین احتمال چهارم نیز با روایت سازگار نیست، لذا احتمال سوم متعین می‌شود. اما مرحوم شیخ احتمال چهارم را نیز در کنار احتمال سوم می‌پذیرند.^۱

عدم دلالت روایت بر بطلان معاطات بنابر احتمال سوم و چهارم

شیخ رحمته الله بعد از مردود دانستن احتمال اول و دوم در روایت و متعین دانستن احتمال سوم و چهارم می‌فرماید^۲: چه احتمال سوم مراد باشد و چه احتمال چهارم، روایت دالّ بر لزوم کلام در تحلیل و تحریم و

۱. کتاب المکاسب (ط - الحدیث)، ج ۳، ص ۶۴:

فتعین: المعنى الثالث، و هو: أنّ الكلام الدالّ على الالتزام بالبيع لا يحرمّ هذه المعاملة إلّا وجوده قبل شراء العين التي يريدها الرجل؛ لأنّه بيع ما ليس عنده، و لا يحلّل إلّا عدمه؛ إذ مع عدم الكلام الموجب لالتزام البيع لم يحصل إلّا التواعد بالمبايعه، و هو غير مؤثّر.

فحاصل الرواية: أنّ سبب التحليل و التحريم في هذه المعاملة منحصر في الكلام عدماً و وجوداً.

أو المعنى الرابع، و هو: أنّ المقاوله و المراضاه مع المشتري الثاني قبل اشتراء العين محلّل للمعاملة، و إيجاب البيع معه محرّم لها.

۲. همان:

و على كلا المعنيين يسقط الخبر عن الدلالة على اعتبار الكلام في التحليل، كما هو المقصود في مسألة المعاطاة.

نعم، يمكن استظهار اعتبار الكلام في إيجاب البيع بوجه آخر بعد ما عرفت من أنّ المراد بـ «الكلام» هو إيجاب البيع بأن يقال: إنّ حصر المحلّل و المحرّم في الكلام لا يتأتّى إلّا مع انحصار إيجاب البيع في الكلام؛ إذ لو وقع بغير الكلام لم ينحصر المحلّل و المحرّم في الكلام، إلّا أن يقال: إنّ وجه انحصار إيجاب البيع في الكلام في مورد الرواية هو عدم إمكان المعاطاة في خصوص المورد؛ إذ المفروض أنّ المبيع عند مالكه

از جمله در بیع و در نتیجه بطلان بیع معاطاتی نیست؛ زیرا روایت بنابر احتمال سوم بیان می‌کند وجود کلام خاصی محلل یا محرّم است، اما این که همه جا باید کلام باشد و غیر کلام نمی‌تواند محلل یا محرّم باشد چیزی بیان نمی‌کند. بنابر احتمال چهارم نیز بیان می‌کند مقاوله و مواعده محلل است، و کلام مشتمل بر ایجاب بیع محرّم است و متعرض این که اگر فعلی چنین دلالت داشته باشد چه حکمی دارد نیست. بنابراین روایت دالّ بر فساد بیع معاطاتی نیست.

تردید شیخ رحمته الله به خاطر حصر محلل و محرّم در کلام

جناب شیخ رحمته الله به خاطر حصر محلل و محرّم در کلام وجهی را برای دلالت روایت بر بطلان معاطات بیان می‌کنند و آن این که حصر محلل و محرّم در کلام به این معناست که ایجاب بیع جز از راه کلام ممکن نیست والا اگر به فعل نیز محقق شود معنایش این است که محلل و محرّم منحصر در کلام نیست. بنابراین روایت دلالت می‌کند غیر کلام - از جمله فعل در معاطات - محلل و محرّم نیست و این به معنای بطلان معاطات می‌باشد.

مرحوم شیخ در پاسخ به این وجه می‌فرماید: ممکن است حصر در روایت به اعتبار مورد بوده [که معاطات امکان نداشته و باید با کلام محقق می‌شد؛ چراکه معاطات إعطاء ید به ید است در حالی که فرض روایت آن است که مبیع نزد مالک اول بوده و امکان إعطاء ید به ید در آن لحظه نبوده است]. بنابراین روایت نظر به جایی که [معاطات امکان داشته باشد] ندارد.

شیخ رحمته الله سپس می‌فرماید: «فتأمل»^۱ که می‌تواند اشاره به دو مطلب داشته باشد:

الأوّل، فتأمل.

و کیف کان، فلا تخلو الرواية عن إشعار أو ظهور. كما يشعر به قوله عليه السلام في رواية أخرى الواردة في هذا الحكم أيضاً، و هي رواية يحيى بن الحجّاج عن أبي عبد الله عليه السلام: «عن رجل قال لي: اشتر لي هذا الثوب أو هذه الدائبة، و بعنيها أربحك فيها كذا و كذا؟ قال: لا بأس بذلك، اشترها، و لا تواجهه البيع قبل أن تستوجبها أو تشتريها»؛ فإنّ الظاهر أنّ المراد من مواجهة البيع ليس مجرد إعطاء العين للمشتري. و يشعر به أيضاً رواية العلاء الواردة في نسبة الربح إلى أصل المال، قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرجل يريد أن يبيع بيعاً فيقول: أبيعك بده دوازده، [أو ده بازده]؟ فقال: لا بأس، إنّما هذه "المراوضة" فإذا جمع البيع جعله جملة واحدة»؛ فإنّ ظاهره على ما فهمه بعض الشرايح: أنّه لا يكره ذلك في المقاوله التي قبل العقد، و إنّما يكره حين العقد. و في صحيحة ابن سنان: «لا بأس بأن تبيع الرجل المتاع ليس عندك، تساومه ثمّ تشتري له نحو الذي طلب، ثمّ توجهه على نفسك، ثمّ تبيعه منه بعد»

۱. حاشية المكاسب (للإيرواني)، ج ۱، ص ۸۲.

اولاً: بايع ظاهراً دلالاً بوده و مبيع نزدش بوده است، به همین خاطر مشتری با کلمه‌ی «هذا» به آن اشاره می‌کند و می‌گوید: «إشتر هذا الثوب». پس بايع نیز تمکن از إعطاء مبيع داشته و در نتیجه معاطات در فرض روایت ممکن بوده است.

ثانياً: إعطاء طرفین در معاطات لازم نیست، بلکه همین که مثلاً ثمن را مشتری إعطاء و بايع أخذ کند در تحقق معاطات کفایت کند؛ چنان‌که به زودی بیاید إن شاء الله. بنابراین در مورد روایت معاطات ممکن بوده است.^۱

و الحمد لله رب العالمين

مقرر: عبدالله اميرخانی

لعله إشارة إلى منع الدلالة في الرواية على كون المبيع عند مالكة الأول بما لا يتمكّن من المعاطة فإنّ كونه عند مالكة الأول أعمّ من عدم التمكّن من أخذه منه و يبيعه بالمعاطة بل ظاهر قوله في الرواية اشترى لي هذا الثوب هو حضور الثوب عندهما مع أنّه لا يعتبر في المعاطة العطاء من الجانبين بل و لا من جانب واحد كالبيع المنشأ بالإشارة أو بالألفاظ الفاقدة لشرائط الصيغة فإنّه في حكم المعاطة ثمّ لو سلّمنا عدم إمكان التعاطي في مورد الرواية فذلك لا يسوّغ الحصر للمحلّ و المحرّم بالكلام عموماً و ليس الحصر مختصاً بالمورد حتّى يعتذر بهذا الاعتذار نعم يمكن الاعتذار عن الحصر بوجه آخر و هو أنّه لما كانت المعاملات غالباً بالكلام و لو كلاماً فاقد لشرائط الصيغة عبّر عن المعاملة بالكلام هذا مع قطع النظر عمّا اخترناه في معنى الكلام و أنّه عبارة عن الالتزام لا الكلام اللفظي و إلّا فالأمر أوضح و عدم ارتباط الرواية بالمقام أبين.

✓ مصباح الفقاهة (المكاسب)، ج ۲، ص ۱۵۳:

أولاً: أنا لا نسلم عدم إمكان المعاطة في مورد الرواية. بديهية أن الظاهر منها وجود المتاع عند الدلال. و لذا أشار إليه الرجل بكلمة (هذا) و قال لصاحبه: اشتر هذا الثوب أربحك كذا، و لا أقل من الاحتمال و معه لا يتم الاستدلال.

ثانياً: أنا لو سلّمنا غياب المتاع- في مورد الرواية- عن المتعاملين. و لكننا لا نسلم اختصاص المعاطة بالتعاطي من الطرفين. ضرورة أن المعاطة كما تتحقق بالتعاطي من الطرفين، كذلك تتحقق بالإعطاء من جانب و الأخذ من جانب آخر. و سيأتي ذلك في تنبيهات المعاطة. و لعل المصنف قد أشار إلى هذين الإشكاليين أو إلى أحدهما بالأمر بالتأمل.

۱. نهج الفقاهة، ص ۵۶:

لعله إشارة إلى ما يأتي في التنبيه الثاني من احتمال حصول المعاطة بالإعطاء من أحد المتعاملين و الأخذ من الآخر.